

مختصری در باره چرائی موقعیت درجه دوم زن در جامعه و چگونگی رهائی از آن

من در بحث زیر میخواهم تا حدّ توانم و بشکلی فشرده به بررسی این مسئله بپردازم که چرا زن در جامعه موقعیت درجه دوم یافته و هنوز دارد؟ بقول سیمون دو بووار جنس دوم است، غیر اصلی است، ضمیمه است، دیگری است. در حالیکه مرد جنس اول است، اصلی است. چه عواملی باعث شده که به قول آگوست ببل مارکسیست آلمانی زن برده ایست قبل از دوران بردگی و ستم بر زن را میشود به جرأت اولین ستم انسان بر انسان ارزیابی کرد.

با توجه به این ریشه یابی که بسیار سریع و حاوی نکاتی که به نظر من اساسی ترند خواهد بود، بحثم را در این مورد پیش خواهم برد که چگونه با پیشرفت علم و صنعت زمینه رهائی زنان فراهم شد، چگونه است که زنان در پاره ای از جوامع به کسب بخشی از حقوق انسانی خود نائل آمدند، در پاره ای دیگر کمتر و چه عواملی دستیابی به این رهائی را کند کرده یا مانع آن میشوند. در این قسمت هم برخورد من نکاتی را در بر میگیرد که به نظر من نکات گری و تعیین کننده هستند بدون آنکه به بسط آنها پرداخته باشم.

نکته دیگر آنکه در ارائه این مطلب به موارد استثنائی نمی پردازم. در این پدیده نیز مثل هر پدیده دیگری جمع یک سری وقایع و شرایط میتواند به ایجاد موارد استثنائی بیانجامد: زنانی که به جای تحت سلطه بودن سلطه گردند و یا گروههای اجتماعی که در آن زنان نقش درجه اول یافته اند.

نظراتی که در اینجا مطرح میکنم به طور عمده ریشه در نظرات مارکس، انگلس، ببل و سیمون دو بووار در مورد مسئله موقعیت زن در جامعه دارد که برای من نظراتی علمیند و توانسته اند مرا قانع کنند بدون آنکه از آنها برای خودم دگمی بسازم و یا برای آنان تقدسی قائل باشم. و حالا بحثم:

1- چرا زن جنس دوم و غیر اصلی میشود؟

در جوامع اولیه و در قبایل ابتدائی، تفاوت قابل ذکری بین زن و مرد نه از نظر قدرت فیزیکی و نه از نظر توان مغزی که بتواند وابستگی زن را به مرد توضیح دهد نبود. اما مسئله آبستنی زن، دوران نقاهت پس از زایمان، شیردهی و نگهداری فرزندان نیاز زن را به حمایت مرد باعث میشد؛ مردی که به شکار و جمع آوری دانه میرود و مایحتاج زندگی را هر چند ابتدائی و مختصر تأمین میکند. به این ترتیب زمینه برای سلطه مرد بر زن بوجود آمد. در این قبایل و در نواحی مختلف اشکال گوناگونی از رابطه بین زن و مرد موجود بوده است. به طور عمده و در بیشتر قبایل در ابتدا زن به همه مردان قبیله تعلق دارد و مثل هر ملک دیگری؛ نه قدرت انتخاب دارد و نه حق خواستن و چون پدر فرزندان مشخص نیست، فرزندان به مادران متعلقند. خواسته نگهداری یک زن ثابت بیشتر در قبایلی پیدا میشود که در آنها تعداد زنان کمتر از مردانند. مرد ترجیح میدهد زنی را که انتخاب کرده است برای خود نگهدارد و در عوض زن این برتری یا فایده را کسب میکند که خود و فرزندان بوسیله مرد معینی حمایت میشوند و این مبدأ ازدواج و تشکیل خانواده است. داشتن یک زن و فرزندان این خواسته را در مرد زنده میکند که محلّ ثابتی برای زندگی داشته باشد و کلبه ای برای خودش بسازد که بتواند پس از شکار یا ماهیگیری به آن برگردد. عدم اطمینان به شکار و ماهیگیری بخصوص در زمستان به نگهداری حیوانات خانگی برای استفاده از شیر و گوشتشان می انجامد و دامداری ایجاد میشود.

با پیدایش خیش و استفاده از حیوانات خانگی برای شخم زدن و گسترش کشاورزی زن برای مرد دیگر تنها یک وسیله ارضای جنسی و انجام دهنده کارهای خانگی نیست، نیروی کار با ارزشی در تولید است که نیروهای جدید کار یعنی فرزندان را هم تولید میکند، نیروهای تولیدی جدیدی که وارثین مرد نیز هستند و از طریق آنها دارائی مرد در خانه میماند. به این ترتیب زن ارزشی خاص پیدا میکند و مانند هر شیء با ارزشی قابل تعویض میگردد. مالک او در ابتدا پدر و در نبود او برادرها و عموها هستند که بر سر قیمت او مذاکره میکنند و او را با دام، حیوانات تربیت شده برای شکار، اسلحه، محصولات کشاورزی، زمین و غیره تعویض میکنند. از این ببعد شوهر مالک زن است. از طرف دیگر، در ابتدای دوران کشاورزی و در بین غالب تمدنها زمین در مالکیت جمعی بوده است. به این شکل که

جنگلها، چراگاهها و آب مشترک بوده و زمینهای کشاورزی بین خانواده ها به نسبت اعضای مرد تقسیم میشده و دختران از آنجا که در خانواده نیممانده اند سهمی دریافت نمیکرده اند و یا نیمه سهمی داشته اند و آنها تحت قیمومیت پدر، برادر یا عمو.

مجموعه این عوامل عدم استقلال اقتصادی زن را باعث شده اند و عدم استقلال اقتصادی زن پایه اصلی سلطه مرد بر زن و ایجاد روابط پدرسالارانه، تبعیض و خشونت بر زن است. به قول بیل در پشت هر ستمی وابستگی اقتصادی ستمدیده به ستمگر موجود است. آداب و رسوم و مذاهب بر بستر چنین روابطی به وجود آمده اند و وظیفه اشان تحکیم آنها و طبیعی و جاودانه نشان دادن مالکیت مرد خانواده بر وجود و بدن زن است. در تمام فرهنگها و در تمام مذاهب بر این مالکیت به طرق گوناگون تأکید میشود و زن به قبول و اطاعت از نظم موجود فرا خوانده میشود: زن یونانی نجیب نباید در هیچ مکان عمومی ظاهر شود. همچنانکه زن رومی، زن پارسی ... دموستن (Démosthène) سیاستمدار و ناطق یونانی (قرن چهارم قبل از میلاد)، زندگی جنسی مردان آن را چنین توصیف میکند: "ما با زن ازدواج میکنیم برای بچه های قانونی و داشتن یک نگهدار وفادار خانه. ما هم رختخوابی داریم که به ما سرویس میدهند و روزانه از ما مراقبت میکنند و ما فواحش را داریم برای تمتع عاشقانه." در یک کلام زن ماشین بچه سازی، خدمتکار و نگهدار خانه است. در انجیل در داستان خلقت، خداوند به زنان فرمان میدهد که از مرد اطاعت کنند. در ده فرمان، تورات فقط مرد را خطاب قرار میدهد. از زن فقط در فرمان نهم نام برده میشود آنها همراه با نوکران و حیوانات خانگی. نفرت از روابط جنسی که بارها در انجیل آمده است در حقیقت نفرت از زن است. در مسیحیت زن ناپاک است؛ فاسد است؛ آورنده گناه بر روی زمین و فریب دهنده مرد است. سنت پل در مخالفت با تحصیل و تعلیم و تربیت زن مینویسد: "نبايد به زن اجازه تحصیل و آموزش داد. او باید اطاعت کند، سرویس بدهد و خفه شود." و سنت پیربا تأکید به زنان خطاب میکند: "زنان، مطیع شوهران خود باشید." در قرآن در سوره النساء میخوانیم: "مردان فرمانروایانند بر زنان" و ادامه میدهد: "اگر زن شما در مقام نا فرمانی و سرکشی بر آمد نخست او را پند دهید، اگر به راه نیامد از هم خوابگی محروم کنید و اگر تسلیم نشد و اطاعت نکرد او را بزنید." و یا علی را در نهج البلاغه بیابیم که میگوید: "ای مردم بدانید که زنان ناقص ایمان، ناقص خرد و ناقص بخت هستند. اما نقصان ایمان آنان بازنشستگی ایشان در روزهای حیضشان میباشد، و اما نقصان خردشان همانا گواهی دو زن که مانند گواهی یک مرد میباشد، و اما نقصان بختشان در این است که میراثشان نصف مردان است." یکی نبوده است در آن زمان به علی بگوید این دلایلی که تو آورده ای بیشتر از آنکه نشانه نقص زن باشد دلیلی بر نقص دین تو و قرآن توست. اما دیدیم که تورات و انجیل هم از قرآن دست کمی ندارند. فمینیستی را میشناسم که میگفت فکر میکردم که آئین بودا با احترام بیشتری به زن نگاه میکند؛ با کمی مطالعه و شناختی بیشتر عطای این آئین را هم به لقایش بخشیدم. زن و مرد در بستر این روابط، این فرهنگ و این مذاهب رشد میکنند، تربیت میشوند و آنرا در خود نهادینه میکنند. زن و مرد به دنیا نمی آیند، زن و مرد میشوند. مرد یاد میگیرد که خود را برتر ببیند و زن در عمق وجودش به این برتری باور کرده و قبول میکند که توانایی جسمی و فکری کمتری از مرد دارد. مرد خود را جنس اول و اصلی می بیند و زن قبول میکند که جنس دوم است و غیر اصلی. مرد در زن نه یک فرد کامل و یک همراه برابر زندگی که موجودی برای تکمیل و سائل زندگیش را می بیند. بهمان ترتیب که یخچال برای زندگی لازم است یا چراغ خوراک پزی. البته اگر زن خوب و فرمانبر و پارسا هم باشد دوستداشتنی هم میشود، همچنان که یک سگ وفادار را میشود دوست داشت. ولی فاجعه آنجاست که خود زن نیز تمام سعیش را میکند که این نقش را به بهترین وجه انجام دهد زیرا که روابط اقتصادی، آداب و رسوم، فرهنگ و مذهب از کودکی او را هم برای ایفای چنین نقشی تربیت و آماده کرده اند: تکمیل کننده زندگی مرد. زن در ذهن خود یک فرد کامل نیست. ضمیمه مرد است. اما درست به همین دلیل زندگی همیشه هم برای مرد زیبا نیست. از آنجا که زن از مرد نیمه خدا ساخته است و به جای تکیه بر خود به او تکیه کرده است، انتظاراتش از او از واقعیات زندگی اجتماعی دورند. او ناتوانی مرد را بخصوص در تأمین بیش از بیش مایحتاج مادی زندگی درک نمیکند و نمی پذیرد به این دلیل ساده که خود در دنیای تولید و کار خارج از خانه یا اصولاً شرکت ندارد و یا شرکتی بسیار محدود و ثانوی دارد و قرار اجتماعی بر این است که از نظر اقتصادی بوسیله شوهر تأمین شود. سیمون دو بووار در "جنس دوم" (جلد دوم، چاپ جیبی، Folio essai ص 89)، محدود شدن و یا نابودی توانایی های دختران را بدلیل تربیتی که به آنها داده میشود و انتظاراتی که خانواده و جامعه از آنها دارد چنین ترسیم میکند: "در تمام طول دوران کودکی دختر بچه با محدودیتهای تحمیل شده بر او آزار دیده است، مثله شده است. با این وجود توانسته است مانند یک فرد مستقل عمل کند، در رابطه اش با پدر و مادرش، با دوستانش، در تحصیلاتش و

در بازیهایش. در حال حاضر او خود را مانند یک موجود برتر کشف میکند: اما چیزی جز خواب بی عملی آینده خود را نمی بیند. وقتی به سن بلوغ میرسد، آینده نه تنها نزدیک میشود: در بدنش خانه میکند، به صورت مشخص ترین واقعیتها در میآید، شکل منحوسی را که همیشه داشته است حفظ میکند؛ در حالیکه فعالانه از نو جوانی به سوی جوانی پیش میرود، دختر جوان مترصد گشایش این دوران جدید، غیر قابل پیش بینی ای است که انتهایش از هم اکنون تعیین شده است و زمان او را بطرف آن پیش میراند. از این پس جدا شده از کودکیش حال در نظر او چیزی جز یک مرحله انتقالی نیست؛ او در حال هیچ هدف ارزشمندی را کشف نمیکند جز پاره ای سرگرمی ها و وقت گذرانی ها. به شکل کم و بیش آرایش شده ای جوانیش در انتظار صرف میشود. در انتظار مرد."

واقعیت دیگر این است که تا قبل از ماشینی شدن وسائل تولید که امکان خروج زن از خانه و شرکت مستقل او در تولید را فراهم آورد، همه شرایط جمع بودند برای آنکه زن عقب نگه داشته شود. شرکت نداشتن در تولید و یا شرکت او به صورت کارگر ساده بدون تخصص و بدون خلاقیت در تولید خانگی، محبوس بودن در چهارچوب خانه و محکومیت به کار تکراری، تمام نشدنی و خرفت کننده خانه داری و بچه داری، امکان رشد فکری و گسترش توانمندیهای انسانی را در زمینه های علمی، تکنیکی و هنری از زن میگیرد و در جوامعی که وسائل و روابط عقب مانده به زندگی ادامه میدهند همچنان میگیرد. در جوامع پیشرفته صنعتی نیز هنوز بسیاری از موانع همچنان مقاومت میکنند و زن را در عقب ماندگی نگه میدارند. یکبار دیگر هم از سیمون دوبووار و جنس دومش (جلد دوم، چاپ جیبی، Folio essai ص 630)، کمک میگیرم که مینویسد: "چگونه زنان نبوغ داشته باشند زمانیکه همه امکانات ایجاد یک اثر فوق العاده یا حتی اثر ساده از آنها گرفته شده است؟ اروپای پیر آمریکائیهای وحشی را تحقیر میکرد که نه هنرمند دارند و نه نویسنده. جفرسن (Jefferson) پاسخ میدهد: "بگذارید ما وجود داشته باشیم قبل از آنکه از ما بخواهید موجودیتمان را ثابت کنیم." سیاهان همین جواب را به نژاد پرستانی میدهند که از آنها ایراد میگیرند که نه وایتمن (Whiteman) دارند و نه (Melville). کارگران فرانسوی نمیتوانند کسی را همطراز رسین (Racine) یا ملارمه (Mallarmé) ارائه دهند.... آنچه که مسلم است آنست که تا به امروز توانائیهای زن بوسیله بشریت خفه شده است و زمان آن رسیده است که بسود خود او و بسود همه بشریت بگذاریم که زن همه شانسهایش را امتحان کند."

2- چگونگی رهائی زن از موقعیت درجه دوم

ماشینی شدن و پیشرفت وسائل تولید، توسعه کارگاهها و کارخانه ها، گسترش زندگی شهری، عمومی شدن آموزش، خدمات بهداشتی، اداری و تجاری به زن امکان داد که نیروی کار خود را در خارج از محیط خانه به فروش بگذارند و مستقلاً وارد بازار کار شود. به این ترتیب زمینه اصلی رهائی زن از سلطه مردان خانواده یعنی رهائی از وابستگی اقتصادی به آنها فراهم شد. پیشرفت علم در زمینه های پزشکی و دارویی از یک طرف و مبارزات فمینیستها و دیگر نیروهای مترقی که غالباً نیز به نیروهای چپ و مارکسیست متعلق بودند با قوانین و فرهنگ پدرسالارانه از طرف دیگر، امکان جلوگیری از آبنستی های ناخواسته و یا متوقف کردن آنها را به صورتی که زندگی و سلامت زن را به خطر نیاندازند فراهم کرد. کنترل زن بر بدنش و زمان و تعداد کودکش قدم بزرگ دیگری است که در راه رهائی زن از موقعیت درجه دوم برداشته شده است. پیشرفت تکنیک امکان استفاده از ماشین را در انجام کارهای خانه ویا سپردن بخشی از این کارها به موسسات عمومی فراهم کرد و از وقتگیری و خسته کنندگی آنان کاست و به زن ساعاتی برای فراقت، به خود اندیشیدن، مطالعه و آموزش یافتن در زمینه های هنری و علمی عطا کرد. اما این امکانات واقعی و مادی که بیش از دو قرن است به وجود آمده اند و مرتباً هم رشد میکنند و گسترش مییابند نتوانسته اند در اختیار همه زنان قرار بگیرند. میلیاردها زن هنوز از این امکانات محرومند ویا فقط به بخشی از آنها دسترسی دارند و آنها هم همیشه. چرا؟ زیرا که صاحبان وسائل تولید اقلیتی بیش نیستند که با قبضه این وسائل از زمین و مواد اولیه گرفته تا کارخانه ها، ساختمانها، ماشینها، بانکها و وسائل حمل و نقل، مانع آن میشوند که ثروت عظیم و روز افزون تولید شده به آفرینندگان آن برگردد. هدف این اقلیت از تولید، کسب هر چه بیشتر سود است و نه تأمین رفاه مردم. استفاده از نیروی کار زن ویژگیهایی دارد که سرمایه دار به نهایت از این ویژگیها استفاده میکند. این ویژگیها عمدتاً فرهنگی هستند و ریشه در گذشته دارند. زن غالباً تأمین کننده اصلی مایحتاج زندگی خانوادگی نیست؛ تکمیل کننده آنست؛ پس راحتتر میشود حقوق کمتری به او داد. آن زمان نیز که تنها نان آور است چاره ای ندارد جز آنکه از نظم موجود تبعیت کند وگر نه با یک رقیب زن یا مرد دیگر جایگزین میشود. امکان آبنستی زن، عمدگی و وظایفش در

خانه داری و نگهداری از بچه ها بهانه خوب دیگریست در دست کارفرما برای پرداخت حقوق کمتر به او. (در فرانسه هنوز زنان برای کار برابر با مردان 28% کمتر حقوق میگیرند). در آن زمان که کارفرما برای حفظ یا کسب سود بیشتر به اخراج کارگران میپردازد "تقدس وظایف مادری" و "نقش طبیعی و تاریخی زن در نگهداری خانه" به کمک سیستم سرمایه داری میاید و زنان جزء اولین نیرو هائی هستند که خانه نشین میشوند. (در حال حاضر در فرانسه 50% زنان کار نمیکنند، در حالیکه بیکاری عمومی 10% است.)

نتیجه گیری من از این بحث این است که زن برای رهایی خودش که از استقلال اقتصادی میگذرد چاره ای جز مبارزه ندارد: این مبارزات چند جانبه هستند و متفاوت و در عین حال تکمیل کننده یکدیگر. بخشی از آن جزء مبارزات برای کسب حقوق دمکراتیک به حساب میآیند که غالباً در همین جوامع سرمایه داری قابل کسبند به شرطی که در جامعه حق آزادی بیان، تشکل، اجتماعات و تظاهرات به رسمیت شناخته شده باشد: برابری حقوقی با مرد چون حق تحصیل، کار، مسافرت، حق طلاق، نگهداری از فرزندان پس از جدائی، حق برابر ارث و همچنین حقوقی که مربوط به کنترل زن بر بدن خود است: استفاده از وسائل جلوگیری از آبنستی، متوقف کردن آبنستی های ناخواسته (گورتاژ). بهره برداری از مرخصی دوران زایمان با برخورداری از حقوق و کمکهای اجتماعی برای نگهداری، پرورش و تحصیل کودکان و... تا به حال نه تنها در جوامع سابقاً سوسیالیستی که بخشی از جوامع موجود سرمایه داری در اثر مبارزات فمینیستها و نیروهای مترقی بدست آمده اند. اما در کشورهائی چون ایران که بورژوازی ارتجاعی سرکوبگری چون جمهوری اسلامی بر سر کار است اولین قدم برای کسب هر نوع حق دمکراتیکی از جمله حقوق زنان سرنگونی حکومت است. از آن گذشته امروز با وجود نیروهای ارتجاعی مذهبی که با ظاهری دمکراتیک به حکومت میرسند، خواست جدائی دین از دولت و آموزش در همه کشورها باید در قلب مبارزات دمکراتیک قرار گیرد. بخش دیگر مبارزات زنان، مبارزه با فرهنگ و افکار پدرسالارانه است که در تک تک ما از زن و مرد موجودند و نتیجه آن خشونت پنهان و آشکار جسمی و روانی بر زنان است که هر روز در گوشه و کنار جهان شاهدش هستیم و با قدرت گرفتن نیروهای مرتجع مذهبی شدت بیشتر و پرحاشیه تری گرفته اند. و بالاخره مبارزه برای از بین رفتن سیستم سرمایه داری و کسب حق مالکیت جمعی بر وسائل تولید و رسیدن به جامعه ای سوسیالیستی، مبارزه ایست که زمینه کامل رهایی کل بشریت از جمله زنان را فراهم میکند. جامعه سوسیالیستی ای که با درس گیری از تجربیات مثبت و منفی گذشته از امکان بیشتر موفقیت برخوردار باشد. در این مبارزه مسلماً زنان بورژوازی صاحب وسائل تولید نه تنها در کنار اکثریت زنان و مردان جامعه قرار نمیگیرند که مقابل آنانند. در اینجا لازم میدانم یادآوری کنم که قوانینی که در شوروی و چین پس از انقلاب سوسیالیستی به نفع زنان تنظیم شد و امکاناتی که برای رهایی آنان از موقعیت درجه دومشان به وجود آمد و مبارزاتی که با فرهنگ پدرسالارانه انجام شد در عرض چند سال قابل مقایسه و در مواردی پیشرفته تر از آنست که در نزدیک به دو قرن در جوامع سرمایه داری آنها با مقاومت دولتهای حاکم کسب شد.

تاریخچه این مبارزات، اشکال سازماندهی در گذشته و حال و درسهائی که از آن میتوان گرفت موضوع بحثهای دیگری بوده و خواهند بود ولی آنچه در آخر برای رفع نگرانی بعضی رفقای کمونیستی که معتقدند که زنان با مبارزات مستقل خود نیروی مبارزاتی طبقه کارگر را تضعیف کرده و در آن شکاف ایجاد میکنند میگویم: اولاً زنانی که پس از قرنهای امکان آنها یافته اند که با تحقیر، تبعیض و خشونت تاریخی وارد بر خودشان به مبارزه برخیزند، منتظر آن نمانند و نخواهند ماند که شما به آنها اجازه مبارزه برای کسب حقوق انسانیشان را بدهید یا ندهید. آنان این مبارزه را از بیش از دو قرن پیش شروع کرده اند و ادامه خواهند داد. ثانیاً پیروزی در کسب هر نوع حق دمکراتیکی از جمله حقوق دمکراتیک زنان ضربه ایست بر سرمایه داری و درک این واقعیت مشکل نیست. ثالثاً زن کارگر، کارمند، آموزگاری که توانسته باشد دست و پا و ذهن خود را از بند قوانین، مذهب، آداب و رسوم و فرهنگ پدرسالارانه و خشونت ناشی از آنها تا حد ممکن رها کند، از توان بیشتری برای مبارزات در راه امحای سیستم سرمایه داری و رسیدن به جامعه سوسیالیستی برخوردار خواهد بود و به همه این دلایل مبارزات مستقل زنان برای کسب حقوق خود و برضد فرهنگ و روابط پدرسالارانه، نه تنها لازم که مکمل مبارزات کارگران برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی است و پس از آن نیز متوقف نخواهد شد.

